
کلیدواژه‌ها: نور و ظلمت، ملکوت، عیسی
مسیح، حیات ابدی.

نور و ظلمت، فصل چهارم / روایتی از انجیل‌ها

شاید مهمترین معنایی که در انجیل‌ها بتوان برای مفهوم نور و ظلمت قایل شد، در دو گرایی (دوآلیزم) جسم و روح، یا ماده و معنا نهفته باشد. رهایی از ظلمت، یعنی رها شدن از آشوب زندگی در این زمین ستم گرفته که دروغ و تباهی در ذات او هست. و رسیدن به روشنایی برابر است با یافتن حیات ابدی در ملکوت. احتمالاً از همین جا است که ملکوت مسیح جای مُلک سلیمان را می‌گیرد و....

اشاره به فصل‌های پیشین

در فصل دوم که مربوط به آیین مزدایی بود، به دو گرایی (دوآلیزم) نور و ظلمت اشاره شد و این که در آن آیین، اهریمن و تاریکی و هرمزد و روشنایی، دو قلمروی در برابر هم طرح شده‌اند و این هر دو اقنوم پیش از پیدایش هستی، حضوری مینویی داشته‌اند. اما در روایت تورات این دوآلیزم چندان به چشم نمی‌آید و الوهیم آفرینش را در تاریکی آغاز کرده بود؛ به تعبیر دیگر، در روایت تورات، نور و ظلمت، درهم تنیده بودند. بعدها در کتاب ایوب هم به این نکته اشاره شده بود که در گلایه‌هایش از خدا، او را متهم کرده بود که با شیطان به مشورت پرداخته است؛ اما در طی قرن‌های بعدی این باور تغییر یافت و به ویژه در کتاب امثال سلیمان طرحی دیگر پدید آمد مبتنی بر اینکه حکمت و آگاهی، پیش از آفرینش هم با خدا همراه بوده است.^۱

ظاهراً از حدود قرن چهارم قبل از میلاد، اندک اندک زمینه‌های ظهور مسیحیت و طرح دو باره‌ی دوآلیزم نور و ظلمت، فراهم شده بود. به نظر می‌رسد از عوامل مهمی که در این رویکرد اثر گذار بوده، یکی شکست‌های پی در پی یهودیان در ایجاد سرزمین امن و نرسیدن به اورشلیم مقتدری بود که تصویر ایدآل آن در داستان داود

^۱ - نک: نور و ظلمت، بخش دوم / روایت مزدایی

و سلیمان آمده است و دیگری آشنایی بخشی از یهودیان با اندیشه‌های نوافلاطونی بود. این عوامل و شاید برخی عوامل دیگر زمینه را فراهم کرد تا بتوانند بازخوانی تازه‌ای از کتاب مقدس خود داشته باشند و به این‌گونه مسیحیت از دامن همین بازخوانی‌های تازه پدید آمد.

بازخوانی تازه از یک آیین کهن، در واقع نوعی مشروعیت بخشیدن جدید هم به آن شمرده می‌شود. در انجیل‌ها به نقل از عیسی مسیح آمده است که:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.»^۱

اما با آنکه مشروعیت تورات از سوی انجیل‌ها مورد تایید قرار گرفته در عین حال تلاش شده است تا بازخوانی تازه و تاویل‌هایی معنوی از آیات تورات ارائه شود. البته نمونه‌های پراکنده‌ای از این تاویل‌های تازه قبلاً در برخی مکتوبات یهودیان فراهم شده بود، مانند آنچه در کتاب امثال آمده که:

«خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. به علم او لجه‌ها

مُنشَقَّ گردید، و افلاک شب‌نم را می‌چکانید. ای پسر من، این چیزها از نظر تو دور نشود...»^۲

در باب دهم همین کتاب نیز اشاره شده بود که پیش از آفرینش، حکمت در نزد خدا حضور داشته و همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شده است.

روایت انجیل‌ها از نور و ظلمت

انجیل‌ها، روایت‌هایی هستند که در باره‌ی عیسی مسیح و اعمال و کلام او پدید آمده‌اند و راویان این روایت‌ها را رسولان عیسی مسیح دانسته‌اند. ظاهراً این روایت‌ها ابتدا به صورت شفاهی بوده و بعدها مکتوب شده است.^۳ از میان انجیل‌های بسیاری که پس از میلاد مسیح نگاشته شد، چهار انجیل مورد قبول کلیساها قرار گرفت که عبارتند از انجیل متی، لوقا، مرقس و یوحنا؛ از این جهت این چهار انجیل را قانونی تلقی کرده‌اند. همچنین سه انجیل متی، لوقا و مرقس، به سبب شباهت‌های نزدیک به یکدیگر، انجیل‌های نظیر نام گرفته‌اند

۱ - متی، باب پنجم

۲ - امثال سلیمان، باب سوم

۳ - عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه‌ی پیروز سیار، نشر نی، در آمدی بر عهد جدید

اما روایت انجیل یوحنا تا حدود زیادی با سه انجیل دیگر متفاوت است. این تفاوت به ویژه در تعریف نور و ظلمت چشم‌گیر است. همچنین انجیل یوحنا به لحاظ ادبی، بیشترین ایهام‌ها را در خود دارد. اغلب، تمثیل‌های عینی و مادی را که بیان می‌کند، معنایی دیگر در پس آن نهفته است.

تعریف انجیل یوحنا از نور به گونه‌ای است که انگار پیش از آفرینش حضور داشته اما کسی او نشناخته بود. البته در این بازتعریف تازه، "کلمه=لوگوس" که معنایی چند وجهی دارد، جایگزین حکمت شده است. احتمالاً مهمترین وجه مشترک میان کلمه و حکمت، استوار بودن فرمان آفرینش بر دانایی و روشنایی است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.»^۱

این روایت که از انجیل یوحنا است، از برخی جهات بسیار شبیه با روایت مزدایی است و لاقلاً در سه مورد می‌توانم مشابهت این روایت را با روایت مزدایی یادآوری کنم:

۱- "کلمه نزد خدا بود" در این متن، کلمه، روشنایی، و دانایی، به لحاظ معنایی خویشاوند هستند و جمله‌ی "کلمه نزد خدا بود" تا حدودی همان معنایی را می‌رساند که هرمزد خداوند روشنایی و سرور دانایی، نزد زروان بود و از دامن او پدید آمده بود. و اگر چه "کلمه" نسبت به خدای قدیم، ظاهراً وجودی تازه پیدا می‌کند اما چون از خدا پدید آمده وارث "پدر=خدا" هم شمرده می‌شود. این روایت انجیل یوحنا، به صورت بسیار کمرنگی یاد آور اسطوره‌ی یونانی در باره‌ی «آتنا» الهه‌ی خرد هم هست، اما به گمان من بیشترین شباهت را با همان اسطوره‌ی مزدایی دارد

۲- "همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد" در روایت مزدایی هم، همه‌ی فروهرها و امشاسپندان پاک و روشن مینویی، قبل از آفرینش گیتی توسط هرمزد پدید آمده بودند و سپس هرمزد همه‌ی مینویی‌ها را به پیکر گیتیانه در آورد.

۳- «**تاریکی آن را درنیافت**» باز هم در روایت مزدایی، هر مزد که خداوند روشنایی است و از دامن زروان زاده شده، اهریمن را که برادر همزاد خود می‌شمرد به پذیرش روشنایی دعوت می‌کند اما اهریمن که با تاریکی یگانه است، از پذیرش روشنایی طفره می‌رود.^۱

در همان باب اول انجیل یوحنا، از تجسد یافتن کلمه در کالبدی به نام عیسی مسیح یاد شده است:

«و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر. و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: این است آنکه دربارہ‌ی او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.»

تجسد "کلمه" در کالبدِ عیسی مسیح، ظاهراً بحثی بس پیچیده و پر مناقشه است؛ پیش از این در «کتاب مریم مادر کلمه» در این باره چیزهایی نوشته بودم اما در اینجا به نکته‌ی دیگری اشاره دارم که بیشتر به نور و ظلمت راه می‌برد و تا حدودی به شباهت میان باورهای مزدایی و مسیحی نیز مربوط می‌شود.

اشاره به این نکته ضروری به نظر می‌رسد که نقش عیسی مسیح در دو متن قرآن و انجیل‌ها تا حدود زیادی با هم متفاوت است. در قرآن از عیسی مسیح به عنوان رسولی از جانب خداوند یاد شده است که همانند رسولان دیگر سرشتی انسانی دارد، در حالی که انجیل‌ها از عیسی مسیح نه به عنوان رسولی چون دیگر رسولان، بلکه به عنوان پسر یگانه‌ی خدا از او یاد شده است و راویان انجیل‌ها رسولان او شمرده شده‌اند. در ادامه، این نکته را هم شرح داده‌ام که چگونه عیسی مسیح جایگزین یهوه شده است.

به روایت انجیل‌ها، یحیی تعمید دهنده، همچون طلایه‌دار مسیح، آمده بود تا از آمدن مسیح خبر دهد و به روشنایی او شهادت دهد. در عین حال بسیاری از بدکاران نه یحیی را پذیرفتند و نه مسیح را.^۲ بعداً که عیسی مسیح خود را نزد همگان آشکار می‌سازد، اظهار می‌کند که:

«من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت راه نرود، بلکه نور حیات را یابد.»^۳

۱ - نک: نور و ظلمت، بخش دوم/ روایت مزدایی

۲ - انجیل یوحنا، باب اول

۳ - انجیل یوحنا، باب هشتم

هم در این آیه و هم در دیگر آیات انجیل‌ها، اهمیت نور در این دانسته شده که آدمی از گام زدن در ظلمات رهایی یابد و در پرتو روشنایی، راه رسیدن به حیات ابدی را بیابد. اما در متن انجیل‌ها، ظلمات چه معنایی دارد؟ و روشنایی حیات کدام است؟ شاید مهمترین معنایی که در انجیل‌ها بتوان برای مفهوم نور و ظلمت قایل شد، رها شدن از آشوب زندگی در این زمین ستم گرفته است که جایی برای سر نهادن و دمی آرامی در آن یافت نمی‌شود. احتمالاً از همین جا است که ملکوت مسیح جای مُلک سلیمان را می‌گیرد، عهد قدیم خدا با انسان که در باره‌ی سرزمین موعود و اورشلیم زمینی بود، جای خود را به عهد جدید و اورشلیم آسمانی می‌دهد. کالبد انسان که وادی ظلمت تلقی می‌شود، بازگشتش به خاک خواهد بود و "روح" قلمرو روشنایی و حیات پایدار دانسته می‌شود که به ملکوت خواهد پیوست.

در عهد قدیم، برکت و نور خداوند برای زندگی در همین زمین بود، برای عبور از اسارت و بندگی بیگانگان، که با نمادهایی مانند عبور از نیل و عبور از صحرای سینا و فتح سرزمین موعود و سامان یافتن ملک سلیمان عینیت می‌یافت. در عهد قدیم بشارت برای برگزیدگان این بود که عمری طولانی بیابند، رمه‌ها و اموال بی‌شمار، و فرزندان بسیار داشته باشند. آباء بنی اسرائیل هر کدام عمری بالای صد سال پیدا می‌کنند، حتی برای ابراهیم رقم یکصد و هفتاد و پنج سال را نوشته‌اند. اما در عهد جدید، سال‌های زندگی عیسی در زمین حدود سی و سه سال بیشتر نیست، بی‌آنکه همسری انتخاب کرده باشد و بی‌آنکه فرزندی داشته باشد.

به تعبیر دیگر، همه‌ی آن مواردی که در عهد عتیق برکت و نور حیات شمرده می‌شد، چیزهایی بود که انگار دوره‌اش به پایان رسیده و شاید هم دل بستن به این چیزها گام زدن در ظلمات بوده و خود نمی‌دانستند. بنا بر این، نور حیات را در ملکوت آسمان و تلائو ظهور مسیح می‌توان جست.

در باب بیست و پنجم انجیل متی، تمثیلی هست از ده باکره‌ی چراغ به دست. در این تمثیل "دانایی" با روشنایی همین چراغ‌ها ارتباط دارد. صحنه‌ی داستان، شبی را تصویر کرده که قرار است داماد از ملکوت آسمان بیاید و باکره‌هایی را که مشعل‌های روشن به دست دارند با خود به ملکوت ببرد. انتظار به درازا می‌کشد و رخوت و خواب‌آلودگی، منتظران را فرو می‌گیرد. نیمه‌های شب آوایی بلند می‌شود که: اینک داماد می‌آید.

در این موقعیت، پنج نفر از باکره‌ها، چراغ‌هاشان خاموش شده، به این جهت که سوخت کافی با خود نداشتند و به همین دلیل از همراه شدن با داماد و رفتن به جشن ملکوت باز می‌مانند. اما آن پنج باکره‌ی دیگر

که چراغ‌های خود را روشن نگه داشته بودند، برگزیده شده و با داماد به عروسی داخل شدند و دروازه‌ی ملکوت هم به روی آن پنج باکره‌ی دیگر بسته می‌شود و در ظلمت می‌مانند.

قایل شدن نقش داماد برای خداوند که همان عیسی مسیح است، به نحوی یاد آور بخش‌هایی از عهد عتیق هم هست که یهوه خود را شوهر قوم اسرائیل و پدر افراد قبیله می‌شمرد^۱ اما در این تمثیل، افزون بر آن معنایی که در عهد قدیم آمده، مسیح جایگزین یهوه شده است. همچنین تاویل‌های گوناگون دیگری هم می‌توان از این داستان داشت، یکی هم می‌تواند این باشد که پنج دانا و پنج نادان، به حواس پنج‌گانه هم ارتباط پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، مطابق آموزه‌های انجیل‌ها در باره‌ی ناپایداری جسم و بقای روح، حواس آدمی را نیز به حواس ظاهری و باطنی می‌توان تقسیم کرد. حواسی که به کار جسم می‌آید و حواسی که با روح و ملکوت می‌تواند ارتباط داشته باشد. چشمی که برای دیدن چیزهای عینی و این جهانی است، رو به خاموشی خواهد رفت و اگر در فرصت کوتاه زندگی، آن چشم باطن که برای دیدار با ملکوت است بسته و خاموش مانده باشد، طبعاً آدمی راهی به ملکوت هم نخواهد داشت، و همینطور دیگر حواس جسمانی دیگر.

داستان دیگری که یوحنا روایت کرده و دوآلیزم جسم و روح را نشان می‌دهد در باره‌ی یکی از کاهنان یهود به نام نيقوديموس است که شبانه نزد عیسی می‌آید تا گرویدن خود را به او ابراز نماید و عیسی مسیح به وی چنین می‌گوید:

«به راستی تو را می‌گویم، تا کسی از نو زاده نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید. نيقوديموس گفت:

چگونه ممکن است انسانی که پیر شده باشد از نو زاده شود؟ آیا می‌شود که بار دیگر به شکم مادر

باز گردد و از نو زاده شود؟

عیسی در جواب گفت: به راستی تو را می‌گویم، اگر کسی از آب و روح زاده نشود ممکن نیست

ممکن نیست وارد ملکوت خدا شود. آنچه از جسم زاده شده، جسم است، و آنچه از روح زاده گشت

روح است.»

^۱ - نک: بخش سوم، روایتی از تورات، قوم خداوند

رستاخیز ملکوت و تن‌پسین

در فصل سوم به این نکته اشاره شده بود که نام "الوهیم" معمولاً خدا را بیرون دروازه‌ی هستی می‌نمایاند؛ و هنگامی که آفرینش انجام می‌گیرد و هستی مادی و گیتیانه پدیدار می‌شود، نام "یهوه" هم به نام الوهیم اضافه می‌شود. "یهوه" را ضمیر سوم شخص از مصدر "بودن" دانسته‌اند؛ این معنی در اولین مواجهه‌ی موسی با خداوند به‌گونه‌ای مشخص بیان شده است^۱ در بخشی از آن گفت و گو که با بحث ما در اینجا مرتبط است آمده است:

«موسی گفت: اینک چون من نزد بنی‌اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو: اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.»

خود خدا (الوهیم) در این تصویر دیده نمی‌شود، یعنی الوهیم، چون خدای بیرون دروازه‌ی این هستی است قابل رؤیت نیست، اما بوته‌ای اینجا هست که شعله‌ی آتش، آن بوته را در میان گرفته و آواز او از میان همین شعله به گوش موسی می‌رسد که خود را "اهیه" می‌خواند، این نام باید برای موسی و برای بنی‌اسرائیل قابل درک باشد زیرا این قوم که در اسارت مصریان بودند، به جستجوی زمینی امن برای زندگی در همین گیتی بوده‌اند. "یهوه" ضمیر سوم شخص بود و در این صحنه که موسی با آن مواجه است همان نام به صورت "اهیه" ظاهر می‌شود که ضمیر اول شخص از همان مصدر "هستن" است به معنای «هستم» اما صحنه‌ی نمایش به‌گونه‌ای است که انگار "اهیه" همچون شعله‌ی رقصان آتش، مدام در حال نو به نو شدن است و عجب اینکه آن بوته یا آن درختی که شعله آن را در میان گرفته، نمی‌سوزد.^۲

هم در این داستان و هم در داستان آفرینش که قبلاً توضیح داده شد، می‌توان یهوه را نام دیگری برای خدا=الوهیم دانست که به هستی گیتیانه در آمده و امور زندگی در همین زمین مادی را سامان می‌دهد. اما در انجیل‌ها، که نام عیسی مسیح جایگزین لفظ یهوه می‌شود، به جای سامان دادن به هستی گیتیانه، مردمان را به ملکوت می‌خواند. به تعبیر دیگر، در انجیل‌ها نشانی از یهوه دیده نمی‌شود اما "خدا=الوهیم" که بیرون دروازه‌ی

۱ - ظاهراً به سبب همین گفت و گو بی واسطه است که موسی را کلیم‌الله نیز خوانده‌اند.

۲ - تاویل دیگر از این داستان را در بخش مقاله‌ها با عنوان: «حدیث آن بوته که در آتش بود و نمی‌سوزد» نوشته‌ام.

هستی بود، و تا حدودی غیر فعال می‌نمود، نقش پدر را برای عیسی مسیح پیدا می‌کند و عیسی مسیح با عنوان "خداوند" نقش پسری را بر عهده می‌گیرد که امور حیات در ملکوت به او سپرده شده است.^۱

پیش از آن، یهوه به بنی‌اسرائیل وعده داده بود که تا ابد در همین گیتی با آنان همراه باشد، اما حالا عیسی مسیح که جای یهوه را گرفته به همگان اعلام می‌کند که این هستی گیتیانه، ناپایدار است و هستی مدام و حیات جاودانی در این مُلک میسر نمی‌شود و او (مسیح) از سوی پدر آمده است تا کسانی را که به او (به مسیح) ایمان آورند به ملکوت رهنمون شود. بنا بر این ضمن وعده‌ی به ملکوت، ویرانی ملک و فروپاشی گیتی را هم پیش‌بینی می‌کند. همین تغییر مسیر در باره‌ی حیات آینده، می‌تواند یکی از دلایلی باشد که طرح نام یهوه بی‌مورد تلقی شود و کارآیی خود را از دست بدهد.

از انجیل‌ها و به ویژه از نامه‌های پولس، چنین بر می‌آید که تفکر در جذبه‌ی روح، و اشتیاق به ملکوت، خواسته‌های جسمانی را پست و حقیر و گناه آلود می‌شمارد و به آنجا می‌رسد که تفکر برای سامان دادن به هر چه جسمانی و مادی است، گام نهادن در ظلمت است. در حالی که تفکر در روح که مسیح نمونه‌ی اعلای آن است، می‌تواند سبب خویشاوندی انسان با خداوند و پیوستن به حیات جاودانی شود. بنا بر این دوآلیم نور و ظلمت که در آیین مزدایی میان هرمزد و اهریمن طرح شده بود، در اینجا میان جسم و روح، یا ماده و معنا شکل گرفته است.

مطابق با گزارش انجیل‌ها، حیات جاودانی، چیزی نیست که با این کالبد گیتیانه‌ی مادی سازگار باشد، بلکه کالبدی را می‌طلبد به غایت لطیف و غیر مادی و تا حدودی شبیه به همان فروهرهایی که در آیین مزدایی طرح شده بود.^۲

پیروزی بر ظلمت (شیطان)

در بخش مربوط به روایت مزدایی، به این نکته اشاره شد که ابتدا و پیش از آفرینش گیتی، هرمزد همزاد خود اهریمن را به پذیرش روشنایی فرا خوانده بود اما اهریمن نه تنها دعوت هرمزد را نپذیرفته بود، بلکه به آفرینش او هم هجوم برده بود تا آن را به تاریکی بکشاند و نابود کند. از این جهت، پیکار هرمزد، پیکار با اهریمن

۱ - یوحنا، باب ۱۲، آیه ۳

۲ - نک: نور و ظلمت، بخش دوم، روایت مزدایی

دروغ و تاریکی بود. در روایات مسیحی هم پیکار مسیح، پیکار با تاریکی است که فرمانروای آن شیطان نامیده شده.

در پاره‌ای از آیات انجیل‌ها، شیطان به عنوان رئیس و فرمانروای این جهان مادی معرفی شده است. اما در این روایات، شیطان خود را در پس چهره‌ی مردان و زنانی پنهان کرده است که هوای دل به او سپرده‌اند و فرزندان او شمرده می‌شوند اگر چه مانند صدوقیان و فریسیان خود را فرزندان ابراهیم و متولیان خانه‌ی قدس و مدافعان شریعت می‌شمارند. هنگامی که بسیاری از صدوقیان و فریسیان برای غسل تعمید به نزد یحیی تعمید دهنده می‌آمدند، یحیی بر سر آنان فریاد می‌دارد که:

«ای افعی زادگان، چه کسی شما را اعلام کرده است که از خشمی که فراخواهد رسید بگریزید؟ پس اکنون ثمره‌ی شایسته‌ی توبه بیاورید.»

در این آیه دو نکته‌ی بسیار مهم دیده می‌شود. اول اینکه "افعی" در این متن اشاره به همان ماری است که در آغاز آفرینش، حوا و آدم را فریفته بود و بعدها همان مار به نام شیطان خوانده شد. بنا بر این در اینجا "افعی زادگان" به معنای فرزندان شیطان است. و نکته دوم این که، صدوقیان و فریسیان که مهمترین پایگاه دینی را نزد بنی اسرائیل برای خود داشتند، با ظهور یحیی و سخنان بی‌پروای او، خطر از دست دادن جایگاه خود را احساس کرده بودند و خواسته بودند با شرکت نمودن در این مراسم، نقاب دینی خود را در نزد یحیی هم حفظ کنند. احتمالاً به همین جهت است که یحیی نه تنها روی خوش به آنان نشان نمی‌دهد بلکه آنان را فرزندان شیطان می‌خواند که با ظهور مسیح نه با آب که با آتش تعمید خواهند یافت.

در روایتی دیگر که در باب هشتم انجیل یوحنا آمده، عیسی مسیح فریسیان را رسماً فرزندان ابلیس می‌خواند:

«چرا کلام مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که تحمل شنیدن کلام مرا ندارید. شما از پدر خود ابلیس هستید، و دوست دارید خواهش‌های پدر خویش را به‌جای آورید...»^۱

^۱ یوحنا، باب هشتم آیه‌ی ۴۳ و ۴۴

در آموزه‌های انجیل‌ها، مهمترین ویژگی شیطان، دروغ است که جهان را تیره و تاریک می‌کند تا خود رئیس این جهان باشد. خواه این ریاست به نام دین باشد یا هر نام دیگر. چیزی که فرزندان شیطان از آن هراس دارند، از دست دادن ریاست این جهان است. این تعبیری است که عیسی مسیح در آموزه‌های خود بیان کرده است. حتی صریحا دروغ را امری ذاتی برای ابلیس می‌شمارد^۱ مشابه همین تعبیرها را در گزارش‌های اوستا می‌بینیم که اهریمن و دروغ و تاریکی، با هم یگانه هستند.

دروغ، از رابطه‌ی هر فرد انسان با دیگری شکل می‌گیرد، از این جهت مخالفت با دروغ و حمایت از راست گفتاری و راست کردادی، بیشتر امری اخلاقی است اما احتمالا از این جهت که این امر اخلاقی در جوامع بشری اغلب با شکست مواجه شده است، این گمانه را پدید می‌آورد که اهریمن دروغ و تاریکی، در ذات زندگی گیتیانه چنان ریشه دارد که بر کندن نیست مگر با انهدام این جهان مادی.

به تعبیر دیگر، در این گرایش، شکست شیطان، تنها هنگامی قطعیت پیدا می‌کند که این جهان مادی ویران شود. بر صلیب رفتن مسیح و سپس در کالبدی آسمانی ظاهر شدن، استعاره‌ای از ویرانی زمین و ظهور ملکوت هم هست. ایمان آورندگان به مسیح نیز این امکان را خواهند یافت که به حیات جاودانی راه یابند. البته نه با این کالبد سنگین از خاک و هوای تن، بلکه با کالبدی چندان غیر مادی و روشن، که هیچ عنصر مادی و دروغ و تاریکی نتواند به آن راهی پیدا کند و آسیب برساند. این که چنین گمانه‌ای تحقق پذیر است یا نه، بحثی دیگر است. اما روایت انجیل‌ها در باره‌ی از گور برخاستن مسیح، احتمالا برای اثبات همین مسئله است.

در آن روایت آمده است که مسیح را پس از پایین آوردن از صلیب در مقبره‌ای می‌گذارند و با تخته سنگی بزرگ راه ورودی آن را سد می‌کنند. اما پس از سه روز که مریم مجدلیه به قصد زیارت جسد مسیح آنجا می‌رود، مسیح را نه در گور بلکه در بیرون از آن زنده می‌یابد. و پس از آن نیز چندین بار نزد شاگردان خود ظاهر می‌شود و بی آنکه کسی بتواند او را لمس کند ناپدید می‌گردد زیرا کالبد او شبحی از عیسی مسیح است که اسیر جسم مادی نیست.^۲ در کتاب اعمال رسولان هم عیسی مسیح را می‌بینیم که تا مدت چهل روز به‌طور اتفاقی

۱ - همان، ادامه‌ی آیه ۴۴

۲ - انجیل متی باب بیست و هشتم و انجیل یوحنا باب بیست و یکم

بر حواریون خود ظاهر می‌شد تا آنان را تعلیم دهد و سپس با همان پیکر نورانی و غیر مادی، به سوی آسمان برده شد^۱

ظاهرا در اوایل قرن پنجم میلادی ماجرای به صلیب رفتن مسیح از سوی نسطوریوس اسقف قسطنطنیه نفی شد. وی در آن روزگار به جرم بدعت، تکفیر شد و از مقام خود خلع و از شهر خود قسطنطنیه تبعید گردید، حتی نوشته‌اند که امپراتور تئودوسیوس دوم که قبلا از او حمایت می‌کرد از ترس تکفیر، حمایت خود را از وی دریغ نمود. همچنین روایت قرآن هم داستان صلیب کشیده شدن مسیح را نفی کرده است و طبعا ماجرای رستاخیز او پس از تدفین، برخاستنش از مردگان و ظاهر شدنش با پیکری غیر مادی منتفی دانسته شده است.^۲

مشهد / مرداد ماه ۱۳۹۳

^۱ - اعمال رسولان، باب اول

^۲ - نک: قرآن، سوره‌ی چهارم(نساء) آیه‌ی ۱۵۶، همچنین نگاه کنید به «داستان مسیح، نمونه‌ای از متشابهات» در بخش تاملی در معناشناسی متن مقدس